

## تأثیرات بهار عربی و انقلاب‌های رنگی در آسیای مرکزی و قفقاز

حبيب اله ابوالحسن شیرازی<sup>1</sup>

دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت 91/4/20 – تاریخ تصویب 91/8/14)

### چکیده

خیزش‌های عربی که از تونس آغاز و به مصر، مراکش، اردن، لیبی، سوریه، یمن و بحرین گسترش یافت، سوالات مختلفی را به ذهن متبادر نمود که آیا این خیزش‌ها می‌تواند به سایر مناطق جهان سرایت نماید؟ امکان بروز ناآرامی در دراز مدت در اورآسیا به طور عام و در آسیای مرکزی و قفقاز به طور خاص، نگرانی‌های جدی درباره وقوع خیزش‌های مشابه علیه رژیم‌های سیاسی حاکم در این مناطق ایجاد کرده است. خیزش‌های عربی منتهی به تاسیس رژیم‌های استبدادی و وضعیتی خواهد شد که مانع از توسعه جامعه آنها می‌شود. شباهت‌هایی میان جوامع کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی و جوامع عربی وجود دارد که فساد فراگیر، فقدان فضای سیاسی رقابتی و فاصله میان غنی و فقیر از آن جمله است.

همچنین وقوع انقلاب‌های رنگی در برخی از کشورهای مشترک المنافع بازمانده از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان حادثه‌ای غیرمترقبه در هزاره سوم تلقی گردید. تحولات گرجستان در سال 2003 که به انقلاب مخملی یا گل رز معروف شد بدان جهت بود که تغییر دولت گرجستان توسط مخالفان را بدون خونریزی شامل شد و دگرگونی‌هایی را در

---

<sup>1</sup> Email: habib\_shirazi@yahoo.com

عرصه اوراسیا بوجود آورد. یک سال بعد ویکتور یوشچنکو با کسب 52 درصد آراء به ریاست جمهوری اوکراین انتخاب و رهبری انقلاب نارنجی را به عهده گرفت. در سال 2005 با وقوع انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان، مجموعه انقلاب‌های رنگی در کشورهای مشترک المنافع اوراسیایی کامل گردید. تحولات سه کشور فوق‌گرفته در موضوعاتی همچون نارضایتی عمومی مردم از اوضاع اقتصادی کشور و کنار گذاشتن نسل نخبگان سابق به یکدیگر شباهت داشتند اما از نظر انگیزه‌های واقعی ناراضیان و نحوه خاتمه بحران‌ها هر کدام با یکدیگر تفاوت‌هایی داشتند که باید به طور دقیق بررسی گردند.

این مقاله در صدد پاسخگویی به این سوالات است که بهار عربی چرا و چگونه اتفاق افتاد؟ تأثیرات بهار عربی در آسیای مرکزی و قفقاز چگونه قابل بررسی و تحلیل است؟ همچنین این مقاله به بررسی چگونگی پیدایش انقلاب‌های رنگی در اوراسیا، علل و عوامل تأثیرگذار در تحولات گرجستان، اوکراین و قرقیزستان خواهد پرداخت.

واژه‌گان کلیدی: بهار عربی، انقلاب‌های رنگی، بیداری اسلامی، خاورمیانه،

آسیای مرکزی و قفقاز

## مقدمه

خیزش‌های عربی که از تونس آغاز و به مصر، لیبی، سوریه، بحرین، یمن، مراکش و اردن گسترش یافت، این سوال را بر می‌انگیزد که آیا خیزش‌ها می‌تواند به سایر مناطق نیز سرریز شود؟ (Wikipedia, 2012: 1)

وقوع انقلاب‌ها و اعتراضات گسترده در کشورهای عربی و نقش بالای اسلام‌خواهان در پدیدارشدن این تحولات، فرضیه احتمال سرایت این دست تحرکات را به کشورهای آسیای مرکزی با توجه به تعداد مسلمانان منطقه، نوع نظام‌های سیاسی حاکم و از همه مهمتر جهانی شدن جریان بیداری اسلامی، افزایش داده است. با وجود آنکه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در حال گذراند و به ظاهر آرام هستند اما رهبران کشورهای هم‌چون ازبکستان، آذربایجان و حتی قزاقستان به هیچ وجه نمی‌توانند خطر سرایت بهار عربی به این کشورها را فراموش کنند. (ایراس، 1390:1)

سقوط دیکتاتورها و عقب‌نشینی برخی حکام و پادشاهان کشورهای اسلامی در برابر اراده ملت‌های مسلمان و انقلابی این کشورها نشان می‌دهد جوامع اسلامی قادرند به راحتی چهره سیاسی منطقه را به گونه‌ای تغییر دهند که نه تنها آثار نظام‌ها و رژیم‌های گذشته خود را از بین ببرند بلکه ارزش‌های فراموش شده اسلام را نیز دوباره در کشورهای خود احیا کنند. (Islamtimes, 2012:4)

امکان بروز ناآرامی در دراز مدت در اورآسیا به طور عام و در آسیای مرکزی و قفقاز به طور خاص، نگرانی‌های جدی درباره امکان شکل‌گیری اسلام افراطی در این منطقه و وقوع خیزش‌های مشابه علیه این رژیم‌ها، ایجاد کرده است. برداشت‌ها و پاسخ‌های روسیه و آمریکا به این حوادث نیز بر سیاست «تنظیم مجدد روابط دو کشور» تأثیر می‌گذارد.

تفاوت‌های کلیدی میان این دو منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی، مانند رسانه‌های عمومی، پیشینه فرهنگی و ظرف متفاوت تاریخی، وقوع این گونه خیزش‌ها را در

آسیای مرکزی و قفقاز غیرمحمتمل می سازد. بی ثباتی در قزاقستان، اوکراین و گرجستان در گذشته، تهدیدات مشابهی را به همسایه‌های آنها تحمیل کرد، اما دولت‌های همسایه برای مقابله با تهدید، دست به اقدامات پیشگیرانه زدند. روسیه که با تهدید از جانب برخی مناطق برخورد کرده بود، با استخدام زور و سرکوب یا تاکتیک‌های دیپلماتیک، خود را از دومینوی خیزش‌هایی دیگر در امان داشت. درس گرفتن از این تحولات می‌تواند این رژیم‌ها را قادر سازد تا خیزش‌های ملهم از بهار عربی را سرکوب کنند. گرچه که اگر اتفاق بیافتد، حرکتی جزئی نخواهد بود. از دیدگاه کشورهای عربی که بیشترین تغییرات ناشی از خیزش‌های انقلابی جاری را تجربه کرده اند، آسیای مرکزی و قفقاز مناطقی مهم از نظر راهبردی تلقی نمی‌شوند. منافع آنها محدود به نگرانی از سیاست خارجی آمریکا در منطقه، ایجاد فضا برای نفوذ اسرائیل و همکاری اقتصادی منطقه ای در دریای خزر است. همچنین فقدان دستورکاری مشترک و یکسان در شمال آفریقا و خاورمیانه باعث تضعیف احتمال بروز تهدیدی مستقیم برای آسیای مرکزی و قفقاز می‌گردد.

ترکیبی از عوامل مذکور فوق، امکان وقوع تهدید فوری را برای آسیای مرکزی و قفقاز از جانب خیزش‌های خاورمیانه کاهش می‌دهد. مع الوصف امکان وقوع آن در آینده را نباید نادیده گرفت. علیرغم پاسخ بین المللی به بهار عربی، ممکن است روابط روسیه و آمریکا و سیاست تنظیم مجدد روابط میان این دو، به دلیل تفاوت دیدگاه‌ها در مورد خاورمیانه، دستخوش تنش شود. آمریکا در تلاش است تا نقشی راهبردی در رابطه با متحدین خاورمیانه ای خود، بی ثباتی قیمت نفت و نقش ناتو در فرآیند برقراری ثبات، ایفا کند. لکن روسیه قویاً مخالف عملیات ناتو و تحریم‌های سازمان ملل است. با این حال، آمریکا و روسیه اتفاق نظر بیشتری در مورد رژیم‌های جدید در تونس و مصر دارند و اختلاف چنادانی در رویکردشان در قبال بحرین و یمن ندارند. علیرغم برخی توافق نظرها، دو کشور در مورد آینده رژیم‌های جدید در خاورمیانه دچار اختلاف هستند.

### خصوصیات بهار عربی و چرایی رخداد آن

اصطلاح بهار عربی، لفظی برای تحریف تصویر بیداری اسلامی است که خاورمیانه را می‌لرزاند. همچنین بهار عربی به انقلاب‌ها، خیزش‌ها و اعتراضات در جنوب غربی آسیا و شمال آفریقا در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ گفته می‌شود. این اعتراضات بدان سبب که در کشورهای عربی در حال پیگیری است با عنوان بهار عربی یاد می‌شود. (ویکی‌پدیا، 2012:1) بهار عربی چند خصوصیت می‌تواند داشته باشد. اول آنکه ثبات به مدت ۴۰ سال در این منطقه حاکم بود؛ منطقه دچار بحران اقتصادی نبود، زیرا حتی در مصر رشد ۵ درصدی را شاهد بودیم. شبکه الجزیره به مانند شبکه ای خصوصی در کشورهای استبدادی منطقه عمل کرد و به افشاگری پرداخته و به حمایت مردمی از معترضین دامن زد. در حالی که اعتراضات در ابتدا حرکتی ضعیف از طریق توئیتر و فیس بوک بود. زبان مشترک منطقه ای باعث انتقال فوری اعتراضات از کشوری به کشوری دیگر شد؛ علیرغم فرصت ایجاد شده در این تحولات، یک دهه طول می‌کشد تا خاورمیانه شکل نهایی خود را پیدا کند.

این تحولات باعث تغییر روابط در منطقه می‌شود. به عنوان مثال بر روابط سعودی و آمریکا اثر گذاشته، زیرا سعودی‌ها بر این باورند که آمریکایی‌ها قادر به تامین ثبات منطقه نیستند. مشکل بتوان جهان عرب را با اتحاد شوروی آن زمان مقایسه کرد، زیرا انقلاب‌های رخ داده در این دو منطقه دو زمینه متفاوت از یکدیگر داشته اند. بر خلاف اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای خاورمیانه با آمریکا نزدیک بوده و دچار بحران شدید اقتصادی نیز نبودند. ماهیت رسانه‌ها هم در این دو منطقه با هم متفاوت است. مشخصه خیزش‌های عربی، اختلافات درون طبقه نخبگان است. عملکرد دولت‌های لیبی و مصر از نظر اقتصادی خوب بود، اما این انتقال خطرناک قدرت بود که وضعیت آنها را به این نقطه رساند: در مصر، اختلاف میان ارتش و مبارک؛ در لیبی، درگیری در

سطح قبیله ای و در برابر انتقال قدرت؛ و در تونس، مطالبه نسل جوان برای کسب شأن و عزت اجتماعی، علت انقلاب بود. (آلترمن، 3:1390)

خیزش‌های عربی منتهی به تاسیس رژیم‌های استبدادی و وضعیتی خواهد شد که مانع از توسعه جامعه آنها می‌شود. شباهت‌هایی میان جامعه روسیه و جوامع عربی وجود دارد که فساد فراگیر، فقدان فضای سیاسی رقابتی و فاصله میان غنی و فقیر از آن جمله است. معه‌ذا به سه دلیل خیزش‌های عربی بر روسیه اثرگذار نیستند: ۱- نخبگان روسیه با هم متحدند که نمونه آن را در حمایت از پوتین و سپس مدودف دیدیم؛ ۲- روسیه فاقد جمعیت بیش از اندازه بزرگ جوانان تحصیل کرده بیکار و فاقد جایگاه در جامعه است؛ ۳- روسیه پیش از این نیز تاثیرناپذیر بودن خود را از خیزش و تنش در کشورهای همسایه نشان داده است. روسیه از ناآرامی‌های سال‌های اخیر در اوکراین، گرجستان و قرقیزستان مصون ماند. پوتین توانست احساس حضور و مشارکت در جامعه را در مردم ایجاد کند که این مهم از طریق ائتلاف میان نخبگان ممکن شد. وحدت در چرخه‌های سیاسی روسیه در حوادث اخیر به نمایش گذاشته شد، نمونه اش آنجایی بود که همه سیاست‌سازان روسیه با تحریم‌های سازمان ملل علیه لیبی مخالفت کردند. (میگرانیان، 3:1390)

### تاثیرات بهار عربی در آسیای مرکزی

رژیم‌های آسیای مرکزی و قفقاز در سطح شبیه خاورمیانه و شمال آفریقا هستند، اما تفاوت‌های اساسی میان آنها وجود دارد. مردم در آسیای میانه و قفقاز به شرایط جاری زندگی خود عادت کرده‌اند. به غیر از قرقیزستان، در مابقی این کشورها، ساختار سیاسی به امری روزمره تبدیل شده است و البته حتی در قرقیزستان نیز رهبران همواره با بدبینی نسبت به آینده با مردم سخن گفته‌اند. در کشورهای عربی لاقدر در دوره ای دمکراسی تجربه شده و در آسیای مرکزی و قفقاز چنین تجربه ای رخ نداده است.

وحدت میان جوانان این منطقه وجود ندارد و از رسانه ای مانند الجزیره هم خبری نیست. مهاجرت به روسیه و قزاقستان موجب شده تا جوانان بیکاری مفرط را احساس نکنند. در پرتو بهار عربی، نظام‌های قزاقستان و ازبکستان قدرت خود را حول روسای جمهورشان تقویت کرده و جنگ داخلی دهه ۹۰ در تاجیکستان و تحولات جاری جهان عرب باعث شد تا این دو کشور به رژیم‌های خود مشروعیت و ثبات ببخشند.

مسایلی چون ملی‌گرایی قومی، انتقال قدرت در قزاقستان و ازبکستان از نسلی کهنسال به نسل جدید، شکاف میان نخبگان که برخی از آنها از اسلام به عنوان ابزاری برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود استفاده می‌کنند و فقدان سیاستمداران هوشمند در قزاقستان که موجب ادامه قدرت نظربایف می‌شود، از جمله چالش‌های این منطقه است که می‌تواند موجب خیزش شود، ولی به هر حال هر کدام از این عوامل، مستقل از آن چیزی هستند که در جهان عرب می‌گذرد.

آسیای مرکزی منطقه ای غیرقابل پیش بینی است و از این نظر تحولات جهان عرب می‌تواند بر آن تاثیرگذار باشد، لکن الگوی اعراب برای آن کارایی ندارد، زیرا آسیای مرکزی فرهنگ و شرایط سیاسی خاص خود را دارد. پس از فروپاشی شوروی فقط تاجیکستان دچار جنگ داخلی شد، اما از ۲۰۰۵ به بعد قرقیزستان و ازبکستان با خیزش‌هایی روبرو شدند. بر این اساس، برخی کارشناسان معتقدند که به دلیل عوامل اجتماعی، سیاسی و قومی، این منطقه وارد دوره بی‌ثباتی می‌شود.

کشورهای آسیای مرکزی در برابر این تحولات، بر حفظ قدرت سیاسی اصرار می‌ورزند. انقلاب‌های رنگی در این منطقه پیش از بهار عربی رخ داد، لذا آنها دست به اقدامات پیشگیرانه زده اند که در واقع اقدامات سخت گیرانه و سرکوبگرانه است. آنها قدرت اینترنت را تهدید پنجم، یعنی هم‌ردیف جدایی طلبی، تروریسم، افراط‌گرایی و قاچاق مواد مخدر می‌دانند. در عین حال، دولت‌های این کشورها برخی اصلاحات را به مردم قول داده اند که مبارزه با فساد مالی و تقویت روابط با غرب از آن جمله است. عوامل

خارجی هم وجود دارد که مانع از بروز انقلاب در آسیای مرکزی می شود و الگوی عربی را فاقد کاربرد برای این منطقه می سازد. این عوامل عبارتند از: منافع راهبردی قدرت های غربی در منطقه و افغانستان، ممانعت روسیه و چین از صدور قطعنامه سازمان ملل در صورت وقوع انقلاب در آسیای مرکزی و قفقاز، همکاری قدرت های بزرگ و جامعه بین المللی به منظور جلوگیری از بروز هرج و مرج در منطقه.

برخی کارشناسان معتقدند که بی ثباتی در درازمدت آسیای مرکزی را تهدید می کند، ولی بیشتر در شکل تنش و شورش خواهد بود و الزاماً تبدیل به انقلاب نمی شود. بی ثباتی در این منطقه به دلیل عواملی چون درگیری داخلی، درگیری قومی، اختلاف بر سر سرزمین و آب، تغییر رژیم و بی ثباتی منطقه ای ناشی از افغانستان پس از ۲۰۱۴، می تواند رخ دهد. لذا آنها طی کردن مسیر تکامل و اصلاح را برای جلوگیری از بروز انقلاب که در مواردی می تواند چهره مذهبی داشته باشد، به دولت های منطقه توصیه می کنند. (مالاشنکو، 9:1390)

### تأثیرات بهار عربی در قفقاز

شرایط خاورمیانه و قفقاز تفاوت زیادی با هم دارد و به همین دلیل تکرار اتفاقات جهان عرب در قفقاز غیرمحتمل است. معهذاً دو عامل هست که می تواند شمال و جنوب قفقاز را متأثر سازد: هرج و مرج در خاورمیانه و قدرت یافتن اسلام گرایان رادیکال که می تواند بر اسلام گرایان قفقاز تأثیرگذار باشد. دو دلیل برای افزایش توجه قفقاز به خاورمیانه وجود دارد: اول، روسیه، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان منتظرند ببینند رهاورد خیزش عربی برای خود آن کشورها چیست؛ دوم، تأثیر تغییرات ژئوپلیتیک در خاورمیانه برای مابقی جهان چیست.

باید دید منافع کشورهای خاورمیانه در قفقاز چیست. مداخله اسرائیل در منطقه مانند مداخله اش در جنگ گرجستان، نگران کننده است. در قضیه چین، کشورهای



مصر، اردن، سوریه و لیبی از روسیه و کشورهای امارات، عربستان و قطر از مردم شمال قفقاز جانبداری کردند که این نشان می‌دهد وحدت نظر و منافع میان این کشورها در خصوص قفقاز وجود ندارد. خاورمیانه بیشتر به مسایل کلان مانند سیاست آمریکا در منطقه، روابط دوجانبه کشورهای خاورمیانه با روسیه، و جنگ با اسرائیل حساس است. منافع اقتصادی نیز در رابطه با حمل و نقل و همکاری اقتصادی در حوزه دریای خزر مطرح است. (مارکدونو، 5:1390)

اسلام‌گرایان مصری برخورداری منفی با روسیه دارند و این می‌تواند در صورت به قدرت رسیدن فعالان در شمال قفقاز، تأثیرگذار باشد، گرچه تأثیرگذاری خاورمیانه بر قفقاز غیرمحمتمل است. مشروعیت رهبران هم مهم است. با فروپاشی شوروی، رهبران شوروی مشروعیت داشتند، ولی مردم از دوره طولانی ریاست آنها خسته شده بودند. لذا رهبران بعدی مانند پوتین و مدودف، با انجام اصلاحاتی این دوره را کوتاه کردند تا از خسته شدن مردم جلوگیری شود. برای روسیه، انقلاب‌های رنگی مهم‌تر از انقلاب‌های عربی هستند. پوشش انقلاب‌های عربی توسط رسانه‌های روسی این مدعا را ثابت می‌کند. برداشت روسیه این است که موضع دولت‌های عربی از گرایش به آمریکا به سمت اروپا در حال تغییر است. روسیه با فراگیری از انقلاب‌های رنگی، آموخته که چگونه مرزهای خود را حفظ کند. در حالی که جامعه بین‌المللی در درگیری خاورمیانه حضور دارد، روسیه خود را دور نگه داشته و از درگیری مستقیم پرهیز می‌کند همان‌گونه که با عملیات ناتو مخالفت ورزید.

اگر فقط یک منطقه از خیزش عربی تأثیر بپذیرد، آن منطقه قفقاز خواهد بود. به عقیده وی سه عنصر از بهار عربی بر قفقاز اثر می‌گذارد: تأثیر ایدئولوژیکی، تأثیر اجتماعی از طریق چچن و جمعیت اقلیت‌ها و روش پوشش رسانه‌ای شرکت این جمعیت‌ها در انقلاب‌ها. به عنوان مثال ممکن است شرکت جوامع اقلیت در خاورمیانه، خصوصاً در سوریه و اردن، تأثیرات اجتماعی از خود برجای گذارد و موجب انتقال

احساسات انقلابی به قفقاز شود.

خیزش در قفقاز چالشی برای غرب و روسیه خواهد بود و این سوال را مطرح می سازد که کدام گروه باید کدام مرز را کنترل کند که این خود وضعیتی سخت و خشونت بار پدید می آورد. به هر حال اگر بهار عربی در قفقاز رخ دهد، سریعاً از طریق تغییرات سیستماتیک در دولت‌های محلی و در سطح ملی، حل و فصل می شود. خلاصه این که تنها تاثیر بهار عربی بر قفقاز می تواند افزایش تنش باشد. (زموخو، 6:1390)

### تاثیر بهار عربی بر روابط آمریکا و روسیه

شرایط کنونی حاکی از اضطراب و دگرگونی‌های گسترده در نگرش‌های استراتژیکی قدرتهای ذینفوذ نسبت به روند و چشم‌انداز این تحولات است. آنچه برای قدرت‌های ذینفع و به ویژه قدرتهای غربی از اهمیت بسزایی برخوردار است، موضوع چگونگی هدایت و کنترل برنامه ریزی شده این خیزش‌ها با هدف مصادره انقلاب‌های مردمی در قالب دستمایه‌های دموکراسی غربی و نیز تلاش برای ایجاد یک سازماندهی هدفمند در ساختارهای سیاسی و استراتژیکی این مناطق است. (ایران شرقی، 1:1390)

مدتها بود که سیاست خارجی آمریکا از دولت‌های استبدادی در این کشورهای عربی بهره‌مند بود زیرا حاکمیت به گونه ای بود که رهبر این کشورها هر آنچه را که می‌خواست با کمترین مخالفت و یا توجه به افکار عمومی انجام می داد، اما ایجاد دموکراسی در این کشورها سیاست‌های آمریکا را به نحو چشمگیری به افکار عمومی در این کشورها منوط می کند (Strategicreview, 2012: 12).

بهار عربی بر روابط آمریکا و روسیه که از دو سال و نیم پیش سیاست «تنظیم مجدد روابط» را دنبال می کنند، اثر منفی داشته است. آن چه که برای آمریکا امیدواری ایجاد می کند برای روسیه اضطراب آور است و برعکس. برخورد این دو کشور با مسئله

افزایش قیمت نفت و تغییرات در منطقه، کاملاً متفاوت است. افزایش قیمت‌ها آمریکا را درباره بهبود وضعیت اقتصادی نگران می‌کند، ولی برای روسیه به منزله درآمد بیشتر است، به خصوص که دور جدید انتخابات در پایان سال جاری میلادی در روسیه آغاز می‌شود. عکس‌العمل‌ها در داخل روسیه و آمریکا نیز به اختلاف میان دو کشور دامن می‌زند. آمریکا خیزش‌های عربی را خواسته چند ده ساله خود و در راستای برقراری دموکراسی به جای نظام‌های خودکامه می‌داند و تحت این عنوان از انقلاب‌های عربی حمایت می‌کند. البته خطر اسلام‌گرایی وجود دارد، ولی این نگرانی لاقلاً در کوتاه مدت مطرح نیست. در مقابل، روسیه بیش از آن که نگران محتوی بهار عربی باشد، این دغدغه را دارد که آیا تظاهرات خودجوش و بزرگ و بدون رهبری که توسط رسانه‌ها هدایت می‌شود، می‌تواند تأثیراتی بر روسیه داشته باشد؟ غرب از انقلاب‌های رنگی حمایت می‌کرد، اما در بهار عربی روسیه نگران حرکت‌های خودجوش است که بر اوضاع روسیه و منطقه اش اثر بگذارد.

عامل دیگر تأثیرگذار بر روابط روسیه و آمریکا عبارت از منافع راهبردی متفاوت دو کشور در جهان عرب است. آمریکا نگران آن دسته از متحدین در منطقه است که توسط مردم خود طرد شده‌اند. روابط اسرائیل و فلسطین، قیمت نفت و نقش ناتو در منطقه، از دیگر نگرانی‌های آمریکا است. در مقابل، روسیه منافع راهبردی خود را در منطقه به طور روشن بیان نکرده است. روسیه با به کارگیری نیروی نظامی توسط آمریکا و ناتو شدیداً مخالفت می‌کند، همان گونه که در مورد لیبی این چنین کرد. یکی دیگر از ستون‌های اصلی راهبرد روسیه در منطقه، مخالفت شدید با اقدام نظامی و تحریم اقتصادی علیه سوریه است. پس عدم انطباق منافع راهبردی روسیه و آمریکا در خاورمیانه باعث شده تا سیاست «تنظیم مجدد روابط» بی اثر گردد. (سیز، 7:1390)

آینده روابط میان آمریکا و روسیه روشن نیست. مذاکرات در باره دفاع موشکی بلا تکلیف مانده است؛ سیستم موازی و هماهنگ ممکن است بین دو کشور مورد توافق

واقع شود، ولی در هر صورت روسیه را راضی نمی کند؛ مذاکرات مربوط به الحاق روسیه به سازمان جهانی تجارت در ۶ ماه گذشته با موانعی روبرو شده است؛ دو سال است که منافع و زمینه‌های همکاری در خاورمیانه میان دو کشور مورد بررسی قرار نگرفته است؛ ۲۰ سال است که آمریکا در تلاش است تا روسیه نتواند مستقیماً در خاورمیانه حضور یابد تا به این وسیله مشکلی برای فرآیند صلح خاورمیانه ایجاد نشود. چالش پیش روی دو کشور این است که چگونه خسارات ناشی از اختلافاتشان را محدود ساخته و روابط همکاری با یکدیگر برقرار نمایند.

برخی معتقدند که مواضع روسیه و آمریکا در قبال خاورمیانه واقعا ضد یکدیگر نیست. بهار عربی هم برای روسیه و هم برای آمریکا غیر منتظره بود و باید دید تا چه اندازه عکس‌المعل این دو کشور در قبال تحولات خاورمیانه مشابه یا مختلف بوده است. در رابطه با خیزش‌های تونس و مصر، روسیه با غرب در قبول تغییر سیاسی ناشی از خیزش‌ها در این دو کشور همراه بود. مدودف در داووس گفت که آن چه در تونس اتفاق افتاد باید درسی برای سایر دولت‌ها باشد و مقامات این کشورها باید همگام با ملت‌های خود تحول پیدا کنند. روسیه ابتدا از مبارک‌حمایت می کرد، ولی با سقوط او خواستار مصری دموکراتیک و قوی شده و تمایل خود را برای کار با دولت جدید ابراز داشت. در مورد لیبی، برخورد روسیه و آمریکا متفاوت بود. روسیه با مداخله نظامی ناتو مخالفت کرده و مدودف در مورد ۳ موضوع هشدار داد: ظهور متعصبین در خاورمیانه، جنگ‌هایی که ممکن است دهه‌ها طول بکشد، و افراط‌گرایی در منطقه. مدودف معتقد بود که هدف غرب از دامن زدن به این خیزش‌ها، تغییر سیاسی در روسیه است. پوتین هشدار داد که تحمیل دموکراسی می تواند موجب ظهور اسلام‌گرایان در شمال آفریقا شده و سایر مناطق مانند روسیه و شمال قفقاز را تحت تاثیر خود قرار دهد. خودداری روسیه از رای به قطعنامه شورای امنیت در مورد لیبی، نشان داد که روسیه برای روابط خود با آمریکا و غرب بیش از مداخله نظامی ناتو در

لیبی ارزش قایل است. گرچه به محض اجرای قطعنامه، روسیه و اتحادیه عرب به انتقاد از ناتو در مورد نحوه اجرای قطعنامه پرداختند. (گراهام، 6:1390)

اظهار نظر پوتین مبنی بر جنگ صلیبی نامیدن اقدام ناتو بر علیه لیبی و رد نظر او توسط مدودف که تنها دو ساعت بعد گفت نباید اقدام ناتو در لیبی را جنگ صلیبی نامید، این گونه تفسیر شد که پوتین به دنبال کسب رضایت افکار عمومی داخلی روسیه و مدودف به دنبال جلب رضایت غرب بوده است. روسیه ابتدا با مواضع غرب در مورد لیبی مخالف ورزید، ولی اندک اندک به آن نزدیک تر شد به طوری که مدودف در اجلاس گروه ۸ در دوویل گفت که قذافی باید برود و میانجی‌گری روسیه را در این ارتباط پیشنهاد نمود. این تغییر موضع احتمالاً از این ناشی می‌شود که روسیه فهمیده بود قذافی ماندنی نیست و چاره‌ای جز برقراری روابط با رژیم‌های که پس از او شکل می‌گیرد ندارد.

وقتی بهار عربی به خلیج فارس رسید، روسیه موضعی ملایم در قبال بحرین و یمن در پیش گرفت. سخنگوی وزارت خارجه روسیه در ماه مارس گفت که مشکل بحرین امری داخلی است و باید از طریق گفتگو حل و فصل شود. روسیه با سرکوب خشونت بار خیزش بحرین مخالفت نکرد. روسیه نیز از اسقاط یک دولت در شبه جزیره عربی که بتواند ثبات عربستان و سایر پادشاهی‌ها را در خلیج فارس غنی از نفت به خطر اندازد، نگران است. اصولاً مواضع روسیه و غرب در مورد بحرین و یمن با هم تفاوتی ندارد.

در مورد سوریه که روسیه آن را متحد خود می‌داند، مواضع روسیه و غرب به طور روزافزونی با هم متعارض است. در ژوئن، لاوروف صراحتاً گفت که باید به تحریکاتی که هدفش سرنگونی رژیم سوریه است خاتمه داده شود. با این وجود، برخی کارشناسان معتقدند که موضع مسکو برای آمریکا خوشایند است، زیرا آمریکا مایل نیست مداخله‌ای شبیه لیبی در سوریه داشته باشد.

سیاست مشترک روسیه و آمریکا عبارت از برقراری روابطی خوب با قدرتی است

که جایگزین رهبران اسقاط شده عربی می شود. معذک، روسیه از مداخله در خاورمیانه عصبی است، خصوصاً به این دلیل که روسیه کمتر از غرب نسبت به برقراری دموکراسی در این کشورها خوشبین است. مسکو معتقد است که انقلاب‌ها باعث ایجاد جو افراطی در منطقه و تاثیرگذاری بر جمهوری‌های مسلمان آسیای مرکزی و قفقاز می شود. آمریکا و غرب هم از ظهور رژیم‌های افراط گرای مسلمان نگرانند، ولی وقتی جمعیت‌های بزرگ به تظاهرات می پردازند، آنها چاره ای جز برقراری ارتباط با معارضین با هدف تعدیل و میانه رو ساختن آنها ندارند.

نباید اختلافات آمریکا و روسیه در مورد قیام‌های خاورمیانه را دست کم گرفت. علیرغم شباهت‌هایی که میان مواضع دولت اوباما و مدودف وجود دارد، انقلاب‌های خاورمیانه منجر به بهبود روابط آمریکا و روسیه نمی شود. سیاست تنظیم مجدد روابط با روسیه اکنون با مخالفت‌های جدی در داخل آمریکا روبروست. با شروع مبارزات انتخاباتی در سال ۲۰۱۲ در آمریکا، موضوع سیاست تنظیم مجدد روابط با روسیه به یک بحث انتخاباتی تبدیل خواهد گردید.

انقلاب‌های عربی با انقلاب‌های سال ۱۹۸۹ در اروپای مرکزی و شرقی که آمریکا را الگوی خود قرار داده بودند، متفاوت است. در کشورهای عربی انقلابیون به خوبی شناخته شده نیستند، حتی مسیر و ایدئولوژی این انقلاب‌ها روشن نیست. برخی گرایش غربی، برخی گرایش‌های افراطی اسلامی و برخی انگیزه‌های قومی دارند و برخی دیگر از فساد حاکمان خود دلزده اند.

روسیه عامل عمده ای برای بهار عربی نیست. در دوره جنگ سرد قطعنامه ای از شورای امنیت بدون رضایت شوروی نمی گذشت و آمریکا هم نمی خواست اقدامی کند که باعث برخورد ابرقدرت‌ها شود. در آن دوران منافع محدودی بودند که آمریکا آنها را به اندازه ای که با شوروی به مقابله برخیزد، حیاتی تلقی می کرد. اما امروز روسیه تاثیر کمی بر وضعیت سیاسی و امنیت منطقه دارد و از متحدین وفادار انگشت

شماری در جهان عرب برخوردار است.

وقتی مدودف از رای دادن در شورای امنیت در مورد لیبی طفره رفت، می دانست که ناتو به لیبی حمله خواهد کرد و عدم رای به آن قطعنامه در واقع حمایت دوفاکتو از آن محسوب می شد. از طرف دیگر شاید این راهی بود که مدودف مسیر خود را از پوتین جدا کرده و نشان دهد که گرایش بیشتری به مدرنیسم، غرب و سرمایه گذاری در کشور دارد. اما وقتی معلوم شد که ماموریت ناتو در لیبی سخت تر از آن چیزی است که انتظار می رفت، مدودف از بیطرفی علنی دست برداشت و در مورد تلاش‌های غرب در قبال سوریه به انتقاد پرداخت. انتقاد مدودف حاکی از محدود بودن میزان کنارآمدن وی با منافع آمریکاست.

خلاصه این که اقدامات روسیه در قبال وضعیت لیبی، کمک بزرگی به آمریکا بود، اما آمریکا هم از این موضوع تا زمانی استقبال می کند که مداخله را به نفع خود بداند. روسیه به طور کلی از وارد آمدن خسارت بیشتر به روابطش با آمریکا به دلیل بهار عربی خودداری کرده و دو کشور باید به مشترکات بیشتری در مواضع خود دست یابند. معهذاً اگر روسیه تصور کند که کمکش به آمریکا در مسئله لیبی به یک تمجید و تشکر دراز مدت از جانب آمریکا تبدیل شده و آمریکا به مسایلی چون فساد، بی قانونی و سایر عناصر در رفتار روسیه که مشکلاتی برای روابط دو کشور و تصویر روسیه در آمریکا ایجاد می کند، بی تفاوت خواهد ماند. (کاتز، 8:1390)

### انقلاب رنگی یا مخملی

انقلاب رنگی یا مخملی پدیده‌ای نوین و مربوط به دوران پسا جنگ سرد در عرصه سیاسی نظام بین‌الملل است که در دهه آخر قرن بیستم ابتدا در کشورهای اروپای شرقی مانند چکسلواکی، رومانی و ... اجرا گردید و در دهه اوّل قرن بیست و یکم، به جمهوری‌های استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی سابق همچون گرجستان،

اوکراین، قرقیزستان و کشورهای دیگر در این منطقه تسری یافت. انقلاب‌های مخملی یا رنگین، به سلسله انقلاب‌های تجویزی توسط آمریکا به منظور به اجرا گذاشتن ارزش‌های غربی در دیگر کشورها اطلاق مد گردد. همچنین به مجموعه‌ی اقدامات بدون خون‌ریزی و غیر خشونت آمیزی گفته می‌شود که علیه براندازی نرم و خاموش رژیم‌های مدنظر و مخالف سیاست‌های دولتمردان آمریکا به کار گرفته شده یا هم اکنون در دستور کار آنان قرار دارد. (ابوالحسن شیرازی، 47:1387)

انقلاب رنگی، نوعی کودتا و براندازی نرم در عصر استعمار فرانو علیه نظام‌های حاکم به شیوه‌ی مسالمت آمیز و آرام می‌باشد. این گونه انقلاب‌ها تا کنون عمدتاً توسط سازمان‌ها و بنیادهای برانداز نرم امریکایی با حمایت و مدیریت همه جانبه و پیچیده سازمان‌های اطلاعاتی - امنیتی و دولتمردان این کشور طراحی و در کشورهایی که مخالف سیاست‌های سلطه پذیری کشور آمریکا بوده‌اند به اجرا درآمده است. این سیاست در بعضی از کشورها موفق و در بعضی از آن‌ها به دلایل مختلف و مهیا نبودن بسترهای لازم ناموفق بوده‌اند. این روند در آینده برای کشورهای دیگر به کار گرفته خواهد شد. نگاهی به روند طی شده در انقلاب‌های رنگی در کشورهای مذکور نشان می‌دهد که در همگی آن‌ها اندیشه‌های حقوق بشری و دموکراسی خواهی با رویکرد فرهنگ لیبرالیسم نقش بسیار مهم و برجسته‌ای به ویژه در زمان انتخابات داشته‌اند. حمایت‌ها و مدیریت قدرت‌های بزرگ خارجی از نیروهای انقلاب رنگین یا مخملی، در داخل کشورها، به دلیل گسترش ارتباطات، درهم شکسته شدن انحصار رسانه‌ای دولت و جدایی مرزهای ملی و کنترل ناپذیر شدن آن‌ها به آسانی تسهیل شده و مرزهای داخل و خارج را تا حدود زیادی به هم ریخته است. بر همین اساس، انقلاب رنگی و براندازی نرم گزینه‌ای مناسب به منظور جایگزینی تحولات خشونت آمیز و جنگ سخت با هزینه‌های کمتر و بهتر، شده است.

انقلاب رنگی یا مخملی، به تحولات سیاسی نسبتاً همگونی اطلاق می‌شود که به



ترتیب در یوگسلاوی (سال 2000 میلادی)، گرجستان (سال 2003 م)، اوکراین (سال 2004 م) و قرقیزستان (سال 2005 م)، رخ داد و در جریان آن‌ها، نوع جدیدی از جابه‌جایی قدرت سیاسی به شیوه‌های آرام و مسالمت آمیز جلوه گر شد. آنچه در ظاهر در بلغراد، تفلیس و کی‌یف روی داد و سپس در بیشکک تکرار شد، از وجوه مشترکی برخوردار بود. در واقع، به نظر می‌رسید که هر کدام از آن‌ها، مقاومتی خود انگیخته، همراه با تجمعات عظیم در میادین اصلی پایتخت بودند که با شعارهای آسان و قابل فهم و پلاکاردها و برچسب‌های طنز آمیز علیه حاکمان همراه می‌شدند. در تمامی این موارد، تجمعات در فضایی بدون تحریک، آرام و تقریباً شبیه به جشن‌ها و کارناوال‌های مردمی صورت می‌گرفتند؛ فضایی که حتی به مستبدترین حاکمان نیز اجازه نمی‌داد تا دستور شلیک به مردم را صادر کنند. به این معنا، نمی‌توان انقلاب رنگی را با مفهوم انقلاب به معنای کلاسیک آن مترادف دانست. در برداشت کلاسیک، انقلاب عمدتاً به گونه‌ای از کنش سیاسی جمعی و توده‌ای گفته می‌شود که در قالب منازعه‌ای خشونت آمیز برای قبضه‌ی قدرت دولتی، در درون واحد سیاسی مستقلی، شکل می‌گیرد و در طی آن، گروه‌های خارج از حکومت، به بسیج توده‌ها دست می‌زنند. به این ترتیب، منازعه‌ی انقلابی نیازمند سازماندهی، رهبری و ایدئولوژی برای بسیج است و همواره سطحی از خشونت را به همراه دارد. (بشیریه، 1382، 193)

انقلاب‌های مخملی یا رنگی، به مجموعه اقدامات و فعالیت‌های غیر خشونت آمیزی اطلاق می‌شود که به منظور براندازی نرم، علیه کشورهای مدنظر به کار گرفته می‌شود. این روند، از دهه پایانی قرن بیستم از کشورهای اروپای شرقی همچون چکسلواکی و رومانی شروع گردیده و در دهه نخست قرن بیست و یکم به جمهوری‌های استقلال یافته از شوروی سابق، همچون گرجستان، قرقیزستان و اوکراین تسری یافته است و هم‌چنان در دستور کار استکبار جهانی بر ضد سایر کشورهاست. این اقدام آن گونه که از نام آن پیداست، بر رویکردی نرم و شیوه‌ای آرام برای تغییر

حکومت‌ها و حکمرانان تأکید دارد و از این رو، راهبرد نوینی در عرصه‌ی تغییر حکومت‌ها به شمار می‌رود. عمده‌ترین کلید واژه‌های انقلاب‌های رنگی و مخملی؛ تظاهرات مسالمت آمیز، مقاومت بدون خشونت، مبارزه منفی، نافرمانی مدنی، عملیات روانی، تبلیغات رسانه‌ای و ... علیه جامعه هدف می‌باشد. (ابوالحسن شیرازی، 1386، 5)

### اهداف انقلاب‌های رنگی

اهداف انقلاب‌های رنگی و مخملی در شرایط کنونی با توجه به کشورهای مختلف مدنظر متفاوت و بسیار پیچیده است. در این قسمت به تعداد عمده‌ای از آن‌ها اشاره می‌گردد.

- 1- تخریب و تضعیف نقاط قوت نظام حاکم
- 2- ترویج و تبلیغ فراگیر فرهنگ غرب و لیبرالیسم
- 3- ایجاد تغییر و تحول در باورهای افکار عمومی
- 4- ایجاد تغییر در گرایش‌ها و احساسات کشورهای مد نظر
- 5- ایجاد تغییر در رفتارهای جامعه هدف
- 6- فعال کردن عملیات روانی در حوزه‌های مختلف
- 7- ناکارآمد جلوه نمودن نظام سیاسی حاکم
- 8- دامن زدن به نارسایی‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ...
- 9- القای یأس و ناامیدی در ابعاد گوناگون
- 10- سرنگونی نظام سیاسی حاکم و جایگزین نمودن حاکمان سیاسی مورد تأیید غرب و دولت امریکا (ابوالحسن شیرازی، 1387: 58)

### ویژگی‌های انقلاب‌های رنگی

همه تغییر و تحولات سیاسی که از آن‌ها به عنوان انقلاب‌های رنگی یا مخملی یاد

می‌شود در علل و شکل تحولات از ویژگی‌های پیوسته و همگونی برخوردارند که در این قسمت به بعضی از آن‌ها اشاره می‌گردد.

1- این انقلاب‌ها بدون ابزارهای خشونت آمیز و با راه‌پیمایی‌های خیابانی صورت می‌گیرند.

2- شعار همه تظاهر کنندگان، دموکراسی خواهی و لیبرالیسم است.

3- نقش دانشجویان و نهادهای غیر دولتی در آن‌ها پر رنگ است.

4- همه آن‌ها به طور مستقیم یا غیر مستقیم از حمایت امریکا و غرب برخوردارند. (ابوالحسن شیرازی، 1387: 49)

5- در این انقلاب‌ها برچسب‌هایی ناروا چون دزدی، قتل، دروغ‌گویی و ... به حریف نسبت داده می‌شود.

6- در انقلاب‌های رنگین با استفاده از آمارهای ساختگی و سایر شیوه‌های جنگ روانی از جمله کلی‌گویی، پاره‌ای از حقیقت را گفتن، اهریمن‌سازی و ... وضع موجود را بسیار مصیبت بار نشان داده تا نارضایتی مردم را نسبت به آن افزایش دهند.

7- بهره‌گیری از جاذبه‌های جنسی برای جذب مخاطبان خویش، به گونه‌ای که در همه‌ی برنامه‌های رسانه‌ای غربی از این جاذبه بیشترین استفاده به عمل می‌آید.

8- ایجاد تفرقه در جامعه و در جبهه‌ی رقیب که باعث عدم انسجام و یکپارچگی می‌شود و رقیب را دچار مشکل می‌سازد.

9- با ترور شخصیت به جای ترور فیزیکی و با استفاده از نظام رسانه‌ای و تبلیغاتی باعث افزایش بیزاری عمومی و کاهش محبوبیت رقیب می‌شوند.

10- سرپیچی از قانون رسمی مورد حمایت همگان در کشور و پیروی از قوانین و قواعد بین‌المللی مانند حقوق بشر و ترجیح آن بر قوانین بومی.

11- انقلاب‌های رنگی ریشه در توده مردم ندارند، بلکه کم‌شمار و به طبقات بالا دست جامعه مرتبط هستند.

12- رهبری در انقلاب‌های رنگی واحد نیست و چند سر است که هر یک به دلیل نفوذ نسبی می‌توانند بخشی از مردم را به میدان بیاورند.

13- انقلاب‌های رنگی بیشتر حرکتی هستند برای تأمین منافع بیگانگان، لذا پایداری آن‌ها منوط و مشروط به کسب اجازه از اربابان غیر بومی است. (رسالت، 1388: 5)

### وجوه اشتراک انقلاب‌های رنگی در ارواسیا، آسیای مرکزی و قفقاز

انقلاب مخملی در گرجستان نشان داد که مردم این کشور خواهان برگزاری انتخابات عادلانه و استقرار حکومت مردم سالار هستند. و می‌توانند دولت را مسئول حفظ منافع ملی خود نمایند. در پی این تحول سیاسی، دولت جدید گرجستان به اصلاحات داخلی مهمی برای مبارزه با فساد و خدمات رسانی بهتر به شهروندان گرجی اقدام نموده است که البته هر گونه پیشرفت در این زمینه به حل درگیری‌ها و اختلاف‌های جدایی طلبانه در اوستیای جنوبی و آبخازیا بستگی دارد. (امیراحمدیان، 1384: 76)

دومین انقلاب رنگی تحت عنوان «انقلاب نارنجی» در اوکراین بود که پیروزی مردم این کشور را در مقابله با انتخابات پر تقلب ریاست جمهوری به ارمغان آورد. نهادهای جامعه مدنی و سازمان‌های غیر دولتی با ترتیب دادن تظاهرات صلح‌آمیز در حمایت از انتخابات مردم سالارانه فعال شدند که البته نقش دولت‌های خارجی به ویژه آمریکا در این جریان‌ها کاملاً آشکار شده است. گرچه آمریکا به نامزدهای انتخاباتی یا احزاب سیاسی خاصی کمک نکرد اما «کمک‌های تشویق کننده برای پیشبرد دموکراسی» آمریکا در طول دهه گذشته در وقوع این رویدادها بی‌تأثیر نبوده است. ماه‌ها پیش از برگزاری انتخابات دولت واشنگتن و برخی دولت‌های اروپایی به طور خصوصی یا علنی به مقامات اوکراین گوشزد می‌کردند که نحوه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آزمونی برای تعهد اوکراین به دموکراتیک شدن تلقی می‌شود. (ابوالحسن شیرازی، 1386: 67)

تحولی که به نام انقلاب لاله شناخته شد نیز در واقع نارضایتی و اعتراض اکثریت

جامعه به وضعیت موجود و مشکلاتی که با آن دست به گریبان هستند بود که در قالب بحران جانشینی و انتقال قدرت حاکم تجلی پیدا کرد. به عبارت دیگر، عمده‌ترین و ضروری‌ترین موضوع مورد توجه مردم در این کشور و دیگر جمهوری‌های سابق شوروی بهبود وضعیت اقتصادی و معیشت زندگی است. موضوعی که علیرغم تحولات اخیر در این کشور و تغییر حاکمیت آن و با فروکش کردن هیجان اعتراضات علیه آقایان به سرعت خود را نشان می‌دهد و رئیس‌جمهور آینده بایستی به منظور جلوگیری از بروز بحرانهای جدید برای آن راه حل عملی ارائه کند و به سرعت رفاهی نسبی در جامعه به وجود آورد.

بنابراین تا زمان تحقق این وضعیت و به وجود آوردن نهادهای کارای حکومتی و یافتن راه حلی برای چگونگی توزیع قدرت مورد قبول همگان در جامعه قبیله‌ای این کشور و در همان حال بهبود وضعیت اقتصادی و اوضاع معیشتی مردم، مشکلات سیاست در این کشور همچنان ادامه خواهد داشت.

تحولات قرقیزستان و «انقلاب» لاله‌ای آن گرچه از جنبه‌های مختلفی همچون اعتراض به نتایج انتخابات و دخالت‌های حاکمیت در آن و نیز تسلسل زمانی آنها شباهتهایی با انقلابهای مخملی گرجستان و نارنجی اوکراین دارد، اما در همان حال تفاوت‌های اساسی نیز با یکدیگر دارند. نیروی عمده محرک در گرجستان و اوکراین «تصور سهیم شدن در آینده‌ای بهتر و اروپایی شدن بود.»

قدرتمندترین شعار در خیابانهای تفلیس و کیف «فردا در اروپا» بود و آنها کاملاً آگاه بودند که پیروزی مخالفین به معنی باز شدن راه برای ادغام در اروپا بود در حالی که برای معترضین قرقیز چنین انگیزه‌ای متصور نبوده است.

«انقلاب» لاله‌ای قرقیزستان را می‌توان از یک جهت قیام جنوبی‌های همواره معترض به تضييع حقوق‌شان توسط شمالی‌ها قلمداد کرد که بایستی در قالب جغرافیای قدرت در این کشور تفسیر شود که با نارضایتی‌های اقتصادی و عمدتاً نسبت به

وضعیت موجود و ناخشنودی از سیاستمداران حاکم و شخص آقایف تحریک و تقویت شده بود. (کولایی، 1384:188) اوج تظاهرات و شدت درگیری‌ها نیز عمدتاً در جنوب کشور بود و تنها در آخرین روزها به شمال و پایتخت سرایت کرد. اخبار زیادی نیز وجود داشت که برای انجام تظاهرات عمده‌ای از مناطق اطراف به پایتخت آورده شده بودند و از این نظر شهروندان بیشکک کمتر احساساتی شبیه دیگر هموطنانشان در جنوب از خود نشان دادند. خاتمه بسیار سریع تحولات و کناره‌گیری آقایف از قدرت و نقش آفرینی روسیه را نیز در همین راستا می‌توان جستجو کرد. (بهمن، 1388: 149-148) وجوه اشتراک انقلاب‌های رنگی در سه کشور گرجستان، اوکراین و قرقیزستان به شرح ذیل است که به موارد عمده آن‌ها اشاره می‌شود.

- 1- در هر سه کشور، انتخابات محمل مشترک انقلاب‌های رنگی بود. از یک طرف رهبران اپوزیسیون با همراهی مردم خواهان برگزاری انتخابات سراسری و آزاد به عنوان پیش شرط تحول بودند و از طرف دیگر بعد از برگزاری انتخابات، دولت حاکم و مجری انتخابات، متهم به تقلب در آرای مردم می‌شد. در واقع انتخابات نمادی تحریک کننده و بسترساز برای بهره‌گیری از اعتراضات گسترده‌ی مردمی در جهت ایجاد تحول بود.
- 2- در هر سه کشور، امریکا و غرب حامی معنوی، تبلیغاتی و پشتیبانی کننده‌ی انقلاب‌های رنگی بود و حتی خشم روسیه مانع از این حمایت‌ها نگردید. بر این اساس، در هر سه انقلاب، امریکایی‌ها فعال و روس‌ها ناکام و منفعل بودند. در واقع از منظر تظاهرکنندگان، امریکا حامی و دوست آن‌ها و روسیه، دشمن اصلی کشور تلقی می‌شد.
- 3- سفارتخانه‌های کشورهای غربی در این سه کشور، به ویژه سفارت امریکا در زمان انقلاب رنگی یا مخملی با افزایش فعالیت‌های خود نقش مهمی را در وقوع تحولات بر عهده داشتند.
- 4- گروه‌های غیر دولتی (NGO) وظیفه اصلی بسیج نیروها و سازماندهی تشکیلاتی توده‌ها را بر عهده داشتند.

- 5- رهبران جنبش‌های توده‌ای از جمله جنبش کمارا در گرجستان، جنبش جوانان پورا در اوکراین و جنبش مقاومت جوانان کِل کِل در قرقیزستان، جملگی با بنیادها و مؤسسه‌های طراح و هدایتگر انقلاب‌های بدون خشونت در ارتباط بوده و توسط کارشناسان آن مجموعه‌ها آموزش‌های ویژه دیده بودند.
- 6- سناریوی براندازی در هر سه کشور دارای رهبرانی بود که به شدت به سوی غرب و امریکا گرایش داشتند.
- 7- رهبران اصلی انقلاب‌های رنگی در هر سه کشور، پیش از وقوع انقلاب دارای سمت‌های مهمی چون صدارت، وزارت و یا نمایندگی پارلمان بوده‌اند. در واقع میخائیل ساکا شویلی در گرجستان، یوشچنکو در اوکراین و باقی اف رئیس پارلمان قرقیزستان از درون حاکمیت، سر برآورد و شروع به مخالفت کردند. بر این اساس رهبران جناح پیروز بخشی از حاکمیت بودند.
- 8- در هر سه کشور با ناکارآمد نشان دادن رهبران موجود، رهبر مخالفان به عنوان ناجی کشور توسط رسانه‌ها و دستگاه‌های تبلیغی انقلابیون و هواداران غربی آن‌ها معرفی می‌شد. ساکاشویلی در گرجستان، یوشچنکو در اوکراین و کولوف در قرقیزستان چنین نقشی را در این سناریو بر عهده داشتند.
- 9- وسایل ارتباط جمعی به ویژه رسانه‌های غربی نقش کلیدی را در شکل دهی افکار عمومی بر عهده داشتند.
- 10- بنیادهای غیر دولتی امریکایی- اسرائیلی نظیر بنیاد سوروس و ... به این انقلاب‌ها، حمایت‌های مختلف مالی، تبلیغی، آموزشی و تدارکاتی می‌کردند و با اپوزیسیون در ارتباط مستقیم بودند.
- 11- بهره‌گیری از نمادها همچون رنگ نارنجی، گل رز، گل لاله، شعارها و ... برای ایجاد همبستگی اجتماعی از وجوه مشترک این سه انقلاب رنگین بود.
- 12- هر سه انقلاب واجد وصف مسالمت‌جویانه بودند. به این معنا که نیروهای

انتظامی و نظامی تنها وضعیت را کنترل کرده و برای سرکوب مخالفین دست به کشتار وسیع نزدند.

13- محاصره و تصرف مراکز دولتی و نقاط حساس کشور نیز از دیگر اقدامات مشترکی بود که در هر سه کشور برای فشار به دولت حاکم انجام گرفت. (جمعی از نویسندگان، 1389: 188 – 187)

### نتیجه گیری

بهار عربی همه مشخصه‌های سایر انقلاب‌ها را دارد، اما تفاوت‌های مهمی با انقلاب‌های رنگی دارد که باعث منحصر به فرد شدن آن می‌شود. بهار عربی را اغلب با دوره انتقالی ۱۹۸۹ در اروپای مرکزی و شرقی مقایسه می‌کنند، در صورتی که بیشتر شبیه به انتقال‌های دهه ۱۹۹۰ در آفریقای جنوب صحراست. تغییرات شدید سیاسی معمولاً به صورت غیرمنتظره رخ می‌دهند همان گونه که در اتحاد جماهیر شوروی، آمریکای لاتین و آفریقا شاهد بودیم. این مسئله سه دلیل دارد: اول، نقطه روانی به ستوه آمدن مردم قابل پیش بینی نیست، دوم، کوتاه بینی که پس از دوره رکود همچنان ادامه می‌یابد، سوم، مشکلات ساختاری نظیر این که شرایط برای یک انقلاب در دراز مدت فراهم شود. زیرا ۴ تفاوت اساسی بین آنها مشاهده می‌شود: ماهیت رژیم، ماهیت معارضة، ماهیت جامعه و زمینه خارجی. توضیح این که در شرق و مرکز اروپا، دولت‌ها کمونیستی و دست نشانده شوروی بودند. اما در خاورمیانه دولت‌ها واحد و با حاکمیت ارتش سر کار هستند. رژیم‌های عربی ایدئولوژیک نیستند، ولی بنیان آنها متکی به شخصیت‌هاست. در شرق، انتقال‌ها از جنس اقتصادی و سیاسی هستند، ولی در جهان عرب این طور نیست. معارضین در شرق مانند لهستان از ده سال پیش از فروپاشی شکل یافته بودند، ولی در جهان عرب حرکت‌ها خودجوش است و این که معارضین بتوانند سازماندهی درازمدت ایجاد کنند یا نه، سوالی کلیدی و عاملی تعیین کننده در



پیروزی آنهاست. شرق و مرکز اروپا از فاصله طبقاتی کمتر و سطح سواد بیشتر برخوردار بوده، ولی جهان عرب دچار فقر و بیسوادی و جدایی‌های اجتماعی (مسلمان/مسیحی، سنی/شیعه و ...) است و از انسجام اجتماعی کمتری برخوردار می‌باشد. در مورد زمینه خارجی، مرکز و شرق اروپا خواستار مداخله غرب بودند و می‌خواستند به اتحادیه اروپا بپیوندند، ولی در خاورمیانه دیدگاه آمریکا همگام با تحولات تغییر کرد و به طرف تایید آنها گرایید، لکن اعراب مطمئن نیستند که حمایت غرب چیز خوبی است. پس هر یک از این تفاوت‌ها حاکی از یک تفاوت عمده بهار عربی با اوضاع در مرکز و شرق اروپاست. به هر حال بهار عربی با تحولات 1989 شرق اروپا قابل قیاس نیست. در کشورهای پادشاهی عربی، انتقال قدرت به یک رئیس جمهور مشکل است.

تفاوت‌های کلیدی میان دو منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی، مانند رسانه‌های عمومی، پیشینه فرهنگی و ظرف متفاوت تاریخی، وقوع این گونه خیزش‌ها را در آسیای مرکزی و قفقاز غیرمحمتمل می‌سازد. بی‌ثباتی در قزاقستان، اوکراین و گرجستان در گذشته، تهدیدات مشابهی را به همسایه‌های آنها تحمیل کرد، اما دولت‌های همسایه برای مقابله با تهدید، دست به اقدامات پیشگیرانه زدند. روسیه که با تهدید از جانب برخی مناطق برخورد کرده بود، با استخدام زور و سرکوب یا تاکتیک‌های دیپلماتیک، خود را از دومینوی خیزش‌هایی دیگر در امان داشت. درس گرفتن از این تحولات می‌تواند این رژیم‌ها را قادر سازد تا خیزش‌های ملهم از بهار عربی را سرکوب کنند.

## منابع

- آلترمن، جان و آندرانیک میگرانیان، آلکسی مالاشنکو، سرگئی مارکدونوو، سوفیان زموخوو، دیمتری سیز، مارک کاتز، توماس کاروترز، (1390)، *معنای بهار عربی برای روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز، سایت دیپلماسی ایرانی*
- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (1385)، *پیدایش انقلاب‌های رنگی در اوراسیا، فصلنامه دانشنامه، شماره 63*
- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (1386) *کالبد شکافی انقلاب‌های رنگی، فصلنامه علمی- پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، شماره 1*
- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (1386)، *از انقلاب نارنجی تا انقلاب آبی در اوکراین، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 58*
- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (1387)، *تاثیر راهبرد آمریکا در انقلاب‌های رنگی اوراسیا، فصلنامه انجمن علوم سیاسی، شماره 1*
- امیراحمدیان، بهرام (1384)، *افسانه انقلاب‌های رنگی، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.*
- ایراس، *خطر سرایت بهار عربی به آسیای مرکزی، 1390/10/28*
- ایران شرقی، *تحلیل ژئوپلیتیکی موج بیداری اسلامی، 1390/9/6*
- بشیریه، حسین، (1382)، *آموزش دانش سیاسی، مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی، چاپ سوم، تهران، نگاه معاصر.*
- بهمین، شعیب، (1388)، *انقلاب‌های رنگی و انقلاب اسلامی ایران، تهران، مرکز*

اسناد انقلاب اسلامی.

- جمعی از نویسندگان، (1389)، گذر از فتنه، 88 جلد اول (تحلیل و بررسی دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و حوادث پس از آن)، تهران، معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.

- کولایی، الهه، (1384)، افسانه انقلاب‌های رنگی، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

- روزنامه رسالت، مورخه 1388/9/2.

-<http://www.strategicreview.org>

-<http://islamtimes.org>

-<http://www.fa.wikipedia.org/wiki/>

